

فهرست

خیلی وقت است منتظر تو هستم.....	۶
فقط این راه به خدا می‌رسد.....	۱۰
در جستجوی ذخیرهٔ بزرگ خدا.....	۲۲
تنها حقیقت این دنیای خاکی.....	۳۷
چه کسی حرف اول و آخر را می‌زند؟.....	۴۵
ترجمهٔ زیارت.....	۶۲
ترجمه دعای بعد از زیارت.....	۶۹
متن زیارت «آل یاسین».....	۷۴
پی‌نوشت‌ها.....	۷۸
منابع تحقیق.....	۸۰
بیوگرافی مؤلف.....	۸۶
فهرست کتب نویسنده.....	۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من فقط پانزده سال داشتم، تابستان بود و پدرم ما را به مشهد برده بود. من در حرم بودم و منتظر بودم تا اذان ظهر را بگویند و نماز را بخوانم. کنار من یکی رو به قبله ایستاده بود و دعایی را می خواند.

صدای او آن قدر دلنشین بود که مرا مجذوب خود کرد. قطرات اشک از دیدگانش جاری بود، من هیچ وقت آن روز را فراموش نمی کنم. صبر کردم تا دعای او تمام شد، از او سؤال کردم که چه دعایی می خواندی؟ من تا به حال این دعا را نشنیده ام.

او برایم گفت که من «زیارت آل یاسین» می خواندم، او برایم گفت که خود آقا دستور داده اند تا شیعیانش با این زیارت به او توجه پیدا کنند، همه کسانی که منتظر واقعی آقا هستند، هر روز این زیارت را می خوانند.

آن روز فهمیدم که اگر دلتنگ آقای خود شدم و دلم هوای او را

کرد، می‌توانم با او این‌گونه سخن بگویم و «زیارت آل یاسین» را
بخوانم.

بیش از بیست سال از آن ماجرا گذشت و من تصمیم گرفتم تا
این کتاب را برای تو بنویسم. دوست داشتم تا تو هم با این زیارت
آشنا شوی، می‌خواستم تو هم با امام زمان این‌گونه نجوا کنی.
خدا را سپاس می‌گویم که اکنون این کتاب در دست مهربان
توست، این کاری بود که من انجام دادم، وقتی کتاب به پایان
می‌رسد، دیگر نوبت خودت است، امیدوارم که تو هم دیگران را با
این گنج معنوی آشنا سازی.

مهدی خدّامیان آرانی

اسفند ماه ۱۳۹۰

خیلی وقت است منتظر تو هستم

مردم این شهر تو را فراموش کرده‌اند، تو را از یادها برده‌اند، من هم تو را فراموش کرده‌ام!

اکنون در این بیابان غربت گرفتار شده‌ام، هیچ کس نیست تا به فریادم برسد، من چه باید بکنم؟ کجا بروم؟

تو که می‌دانی من هیچ پناهی ندارم، از مردم شهر فراری شده‌ام، آخر در شهر، کسی به فکر تو نیست، من در جستجوی تو هستم. درست است از تو دور مانده‌ام، اما هنوز در قلب من، عشق تو شعله می‌کشد.

تو خود می‌دانی که من دوستت دارم، می‌دانی که عشق تو را با همه دنیا عوض نمی‌کنم.

می‌دانم که این دنیا، هیچ وفا ندارد، باور کرده‌ام که دیر یا زود باید از اینجا بروم، دل بستن به اینجا کاری بیهوده است، آیا آدم عاقل به «سراب» دل می‌بندد؟

تو خودت از حال من باخبر هستی. می‌دانی که من از دل بستن به این «سراب‌ها» خسته شده‌ام!

مولای من! من راه را گم کرده‌ام، می‌خواهم به سوی تو بیایم.
می‌خواهم با تو سخن بگویم.
خدا تو را «مهدی» نام نهاده است و تو را امام من قرار داده است،
تو همان کسی هستی که اگر من به سوی تو نیایم و به راه دیگری
بروم، گمراه خواهم شد.

□□□

آیا تو دست روی دست می‌گذاری و برای من هیچ کاری
نمی‌کنی؟ آیا تو فقط منتظر می‌مانی تا من به سوی تو بیایم؟
نه، این‌طور نیست، تو همانند پدری مهربان مرا دوست داری،
این باور من است. وقتی پدری می‌بیند که فرزند به بیراهه می‌رود،
دست روی دست نمی‌گذارد، پدر وقتی می‌بیند که فرزندش به
سوی گمراهی می‌رود، برمی‌خیزد، فرزندش را کمک می‌کند،
دستش را می‌گیرد و او را نجات می‌دهد، آری، تو هم دست مرا
گرفتی و نجاتم دادی، زودتر از این‌که من سوی تو بیایم، تو به
سوی من آمدی!!

□□□

جانم به فدای تو! مولای من!
باور نمی‌کردم که این قدر زود جواب مرا بدهی، ممنون تو
هستم. صدای مهربان تو چه آرامشی به قلب من داد!
من دیگر نگران نیستم، من تو را دارم، چرا نگران باشم؟ من
مهربانی تو را باور دارم.

شاید اگر سراب‌ها را تجربه نمی‌کردم، قدر حقیقت را نمی‌دانستم. اکنون می‌دانم سراب چیست، حقیقت چیست. این تجربه ارزشمندی است که به آسانی آن را به دست نیاورده‌ام. من جوانی خویش را فروخته‌ام و این تجربه را خریده‌ام.

من به سوی تو می‌آیم...

من دل شکسته‌ام، من را ببخش اگر به یاد تو نبودم، من شرمنده‌ام، اشک مرا ببین...

من فدای تو شوم! همه هستی من فدای تو باد، من خوب می‌دانم هر کس بخواهد به سوی خدا برود، باید به سوی تو آید و به تو توجه کند، هر کس راه غیر تو را برود، هرگز به مقصد نمی‌رسد.

اکنون می‌خواهم به سوی خدا و به سوی تو آیم...

□□□

گفتی که می‌خواهی به سوی من بیایی، پس «بسم الله» را بر زبان جاری کن و «زیارت آل یاسین» را بخوان!
 تو این‌گونه با من سخن بگو! این‌گونه راز دل خود بیان کن! در آغاز هر کاری نام خدا را به زبان جاری کن! تو باید مهربانی خدا را یاد کنی، باید بار دیگر به خودت یادآور شوی که خدا در اوج زیبایی و مهربانی است. او بوده است که تو را آفریده و نعمت‌های زیادی به تو داده است، او در حق تو مهربانی کرده است که تو توانستی راه را از چاه تشخیص دهی و به این سو بیایی.

اکنون که خدا را یاد نموده‌ای تو می‌خواهی به سوی خدا بروی،
تو می‌خواهی به سوی من بیایی، پس سخن آغاز کن، این‌گونه با
من سخن بگو:

سلام علی آل یاسین!^۱

□□□

من آماده‌ام تا تو را با «زیارت آل یاسین» زیارت کنم. من
می‌خواهم چهل بار بر تو سلام کنم.

چرا چهل سلام؟

من می‌خواهم عشق و ولای خود را به تو که امام من هستی،
نشان بدهم. درست است که در روزگار «غیبت» گرفتار شده‌ام و تو
از دیده‌ها پنهان هستی، اما من تو را در مقابل خود می‌بینم و به تو
سلام می‌کنم.

من چهل بار به تو سلام می‌کنم، می‌خواهم بگویم که همواره به
یاد تو هستم، من از آن تو هستم و در گروه تو هستم.

من با تو سخن می‌گویم، من زائر تو هستم، گویی در روبروی تو
ایستاده‌ام و به تو سلام می‌کنم.

سلام بر تو که آقای من و امام من هستی...

۱. عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری قال: خرج التوقيع من الناحية المقدسة حرسها الله، بعد المسائل: "بِسْمِ
الله الرحمن الرحيم، لا لِأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ، وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ، حِكْمَةً بِالْعَقَّةِ فَمَا تُغْرِي التُّدْرُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى
عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ". إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللهِ وَإِلَيْنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللهُ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللهِ
وَرَبَّنَايَ آيَاتِهِ...: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحل الأتوار ج ۵۳ ص ۱۷۱، ج ۹۱ ص ۲، ج ۹۹ ص ۸۱

فقط این راه به خدا می‌رسد

سلام بر «آل یاسین»!

این اولین سلام من است، این‌گونه بر تو و خاندان تو سلام می‌کنم. شما «آل یاسین» هستید.

خدا در قرآن، پیامبر را «یاسین» نامیده است، و شما هم خاندان او هستید، «آل یاسین»، همان «آل محمد» است. آری! «یاسین» نامی از نام‌های پیامبر می‌باشد.

من در روز بارها و بارها بر شما درود می‌فرستم، در تشهد نماز می‌گویم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، بارخدا یا! بر محمد و آل محمد درود بفرست».

می‌دانم وقتی صلوات می‌فرستم، خداوند رحمت خود را بر من نازل می‌کند، صلوات نور است و باعث روشن شدن دل من می‌شود و تاریکی‌ها را از دل می‌زداید.

من در اینجا، به چهارده معصوم پاک سلام و درود می‌فرستم. سلام من بر پیامبر ﷺ، علی، فاطمه، حسن، حسین و همه امامان معصوم علیهم‌السلام که از نسل حسین علیه‌السلام هستند.



مهدی جان! سلام بر تو که مرا به سوی خدا فرا می‌خوانی!
تو دست مرا می‌گیری و به سوی خدا می‌بری. فقط تو هستی که
می‌توانی راه خدا را به من نشان بدهی، راهی که درست است و
هیچ گمراهی ندارد.

تو هدایت‌گر همه آفریده‌های خدا هستی، فرشتگان هم اگر
بخواهند به خدا نزدیک شوند، باید نزد تو بیایند. تو حجت خدا بر
همه هستی.

علم و دانش تو فراتر از دیگران است، خدا به تو مقامی بس
بزرگ داده است و برای همین است که تو می‌توانی همه را به
سوی خدا ببری.

آری! در جهان هستی، معلّمی همچون تو پیدا نمی‌شود، هر کس
بخواهد به کمال و رستگاری برسد، باید شاگردی تو را بنماید،
همان‌گونه که فرشتگان همه از تو درس آموخته‌اند.

خدا نور تو را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید، آن وقتی که
هنوز خدا عرش خود را هم خلق نکرده بود.

آری! وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نوری
آفرید. آن نور، حقیقتِ شما بود. تو و پدران پاک تو، نوری واحد
هستید.

شما بودید و غیر از شما هیچ آفریده دیگری نبود، آن روز، شما
حمد و ستایش خدا را می‌گفتید. چهارده هزار سال بعد از آن،

خداوند عرش خود را آفرید، آن وقت نور شما را در عرش خود قرار داد.^۱

آری! من سخن از خلقت نور شما می‌گویم، سخن در مورد

۱. «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً، وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أطلّة خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷؛ «أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر»: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الأوسي ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودة ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴؛ «عن مرآزم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سمواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تنزل تهلّني وتمجّدني، ثم جمعت روحيكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجّدني وتقديسني، وتهلّني، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة، محمداً واحداً، وعلياً واحداً، والحسين والثان، ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا»: الكافي ج ۱ ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵؛ «عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فأجريت اختلاف الشيعة، فقال: يا محمد، إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرّداً بوحدانيته، ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكثوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء...»: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، المحضر للحلي ص ۲۸۵، حلية الأبرار ج ۱ ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۹؛ «عن المفضل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف كنتم حيث كنتم في الأطلّة؟ فقال يا مفضل، كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا، في ظلّة خضراء، نسبحه ونقدسه ونهلّله ونمجّده وما من ملك مقرّب ولا ذي روح غيرنا حتّى بدا له في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثم أنهى علم ذلك إلينا»: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، ج ۵۴ ص ۱۹۶؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله كان إذ لا كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الذي نورت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الذي نورت منه الأنوار، وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً، فلم يزالا نورين أوليين إذ لا شيء كون قبلهما، فلم يزالا يسجريان طاهرين مطهّرين في الأصلاب الطاهرة، حتّى افترقا في أطهر طاهرين في عبد الله وأبي طالب عليهم السلام»: الكافي ج ۱ ص ۴۴۲، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، أعيان الشيعة ج ۳ ص ۴۹، مكالم الكارم ج ۱ ص ۳۶۸؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أول ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره واشتقّه من جلال عظّمته، فأقبل يطوف بالقدرة حتّى وصل إلى جلال العظمة في ثمانين ألف سنة، ثم سجد لله تعظيماً، ففتق منه نور علي عليه السلام، فكان نوري محيطاً بالعظمة ونور علي محيطاً بالقدرة، ثم خلق العرش واللوح، والشمس وضوء النهار ونور الأبصار، والعقل والمعرفة، وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۲.

خلقت جسم شما نیست، خدا نور شما را خلق کرد و هزاران سال بعد زمین را آفرید و سپس جسم شما را خلق کرد.

سخن من پیرامون آفرینش نور شماست، نوری که جسم نبود، آن نور، در واقع، روح شما بود، روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خداوند روح شما را هزاران سال قبل از خلقت عرش خود آفرید.

نور شما سالیان سال، در عرش خدا و ملکوت خدا بود، نور شما در آنجا عبادت خدا را می نمود، بعد از آن خدا بر بندگانش منت نهاد و شما را به این دنیای خاکی آورد.

شما آمده‌اید تا راه خدا را نشان ما بدهید، آمده‌اید تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنید، آمده‌اید تا دستگیری کنید و همه را به سعادت و رستگاری برسانید.

□□□

مهدی جان! سلام بر تو که «بابُ الله» هستی!

هر کس می خواهد به سوی خدا برود، باید به سوی تو رو کند، هر کس می خواهد به هدایت برسد باید با تو آشنا شود. فقط از راه تو می توان به خدا رسید.

اگر کسی تو را نشناسد و با تو بیگانه باشد و در راهی که تو به آن رهنمون هستی گام برندارد، هرگز به مقصد نخواهد رسید و چیزی جز پشیمانی نصیب او نخواهد شد.

هر کس محبت تو را به دل داشته باشد، محبت خدا را در دل

دارد، هر کس بغض و کینه تو را داشته باشد، بغض خدا را دارد. هر کس به تو پناه بیاورد، به خدا پناهنده شده است. آری! خشنودی تو، خشنودی خداست، خشم تو، خشم خداست.

□□□

سلام بر تو که دین خدا را زنده می‌کنی، تو یاری کننده دین خدا هستی. تو پرچم «توحید» را در سرتاسر دنیا به اهتزاز درمی‌آوری. تو نام خدا و یاد او را جهانی خواهی کرد، تو به جنگ همه سیاهی‌ها و ظلم‌ها خواهی رفت و زیبایی‌ها را به تصویر خواهی کشید.

چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز!
روزی که همه اهل آسمان‌ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط باشند و عدالت همه جا را فرا گیرد، دیگر از ظلم و ستم هیچ خبری نباشد.^۱
آن روز فقر از میان رفته باشد، مردم، دیگر فقیری را نیابند تا به او صدقه بدهند.^۲

۱. رسول الله ﷺ: «... یفرح به أهل السماء والأرض، والطير في الهواء، والحيتان في البحر»: الملاحم والفتن ص ۲۸۱؛ عن رسول الله: «لا تذهب الدنيا حتى يملك رجل من أهل بيتي... اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً...»: فتح الباري ج ۱۳ ص ۱۸۵، المعجم الصغير ج ۲ ص ۱۴۸، صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۲۳۸، المعجم الأوسط ج ۴ ص ۲۵۶، تفسير الرازي ج ۲ ص ۲۸، الجرح والتعديل ج ۲ ص ۴۹۴، تاريخ بغداد ج ۱ ص ۳۸۷، سير أعلام النبلاء ج ۵ ص ۱۱۶.

۲. الإمام الصادق ﷺ: «لا يجد الرجل منكم يوماً موضعاً لصدقته ولا لبيزته؛ لشمول الغنى لجميع المؤمنين»: الإرشاد ج

آن روز مردم به جای عشق به دنیا، عاشق عبادت شوند و کمال خویش را در عبادت و بندگی خدا جستجو کنند.^۱

در آن روزگار، فرشتگان همواره بر انسان‌ها سلام کنند و در مجالس آن‌ها شرکت کنند. قلب مردم آن قدر پاک شود که بتوانند فرشتگان را ببینند و خداوند دست رحمت خویش را بر سر مردمان کشد و عقل همه انسان‌ها کامل شود.^۲

روزی که در هیچ جای دنیا، شخص بیماری دیده نشود و همه در سلامت کامل زندگی کنند و هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نیاید و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی کنند.^۳

□□□

خدا به تو مقامی بس والا داده است، هر کس از تو روی برگرداند و با تو دشمنی کند، از دین خدا بیرون رفته است.

۲ ص ۳۸۴ بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۸۴؛ عن الإمام الصادق عليه السلام: «يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل

منه»: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۷.

۱. الإمام الصادق عليه السلام: «... يحسن حال عامة الناس... لا يعصى الله في أرضه...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۲۸.

۲. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم...»: الكافي ج ۱ ص ۲۵، كمال الدين

ص ۶۷۴ الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۴؛ الإمام الرضا عليه السلام: «إذا قام القائم يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين

والجلوس معهم في مجالسهم...»: دلائل الإمامة ص ۴۵۵.

۳. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... ولا يمرض، ويقول الرجل لعنمه ولدوايته: اذهبوا وارعوا...»: الملاحم والفتن ص ۲۰۳، الإمام

الصادق عليه السلام: «ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف، ويكون الدين كله واحداً...»: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۰، بحار الأنوار

ج ۵۳ ص ۴.

خداوند در مورد ولایت تو سفارش بسیار زیادی نموده است، اسلام بر پنج ستون بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت تو، اما خداوند اهمیتی را که به ولایت تو داده است به هیچ کدام از نماز و روزه و حج و زکات نداده است!

اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت تو را قبول نداشته باشد، وارد بهشت نخواهد شد.^۱

آری! ولایت تو نزد خدا از همه چیز مهم تر است.

□□□

سلام بر تو که خلیفه خدا هستی!

۱. «عن أبي حمزة، قال: قال لنا علي بن الحسين عليه السلام: أي البقاع أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وأبن رسوله أعلم، فقال: إن أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً، يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ولقي الله بغير ولايته، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الكافي ج ۸ ص ۲۵۳، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشيعة ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالي للطوسي ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۲۶؛ «عن زيد بن علي، عن أبيه، عن جدّه، عن النبي صلى الله عليه وآله، قال: يا علي، لو أن عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه، وكان له مثل جبل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله، ومدّ عمره حتى حجّ ألف عام على قدميه، ثم قُتل بين الصفا والمرّة مظلوماً، ثم لم يوالك يا علي، لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها»: المناقب للخوارزمي ص ۶۷، مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۲، كشف الغمّة ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، وج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدير ج ۲ ص ۳۰۲، وج ۹ ص ۲۶۸، بشارة المصطفى ص ۱۵۳.

تو جانشین خدا در آسمان‌ها و زمین می‌باشی، این لقبی است که خدا به تو داده است.

روزی هم که تو ظهور کنی و حکومت عدل خویش برپا سازی، خدا فرشته‌ای را به روی زمین خواهد فرستاد. آن فرشته، پیشاپیش تو این چنین ندا خواهد داد: «مهدی، خلیفه خداست. از او اطاعت کنید».^۱

تو حجّت خدا بر همه هستی. حجّت خدا بر همه آفریده‌های خدا، تو حجّت خدا در آسمان‌ها و زمین هستی.

وقتی شخصی سخن مرا را قبول ندارد، من برای اثبات سخن خود، دلیل می‌آروم، در زبان عربی، به این دلیل من، «حجّت» می‌گویند.

روز قیامت که برپا شود، خدا به مردم چنین می‌گوید: ای مردم! من مهدی را به عنوان رهبر شما انتخاب نمودم، چرا از او پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان او گوش فرا ندادید؟ چرا دیگری را امام خود قرار دادید و دین مرا تباه ساختید؟ به همین جهت است که تو را «حجّت خدا» می‌گویند، یعنی تو دلیل و برهان خدا هستی، خدا راه سعادت را برای مردم روشن

۱. قال رسول الله: «يُخرج المهدي وعلى رأسه ملك ينادي: ألا أن هذا المهدي فأتبعوه». مسند الشاميين ج ۲ ص ۷۲.

الكامل بلائین عدي ج ۵ ص ۲۹۶، میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۳ لسان المیزان ج ۱ ص ۱۰۵، أعيان الشيعة ج ۲ ص ۵۳، كشف الغمّة ج ۳

ص ۲۷۰، بتابع المودة ج ۳ ص ۲۹۹، بحر الأنوار ج ۳۶ ص ۳۶۹.

نمود، به آنان دستور داد تا ولایت تو را قبول کنند و از تو پیروی کنند، هر کس از تو اطاعت کند، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با تو دشمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است.^۱

□□□

مهدی جان! تو جلوه اراده خدا هستی!

اگر بخواهم بدانم خدا چه اراده کرده است، کافی است بدانم که تو چه اراده کرده‌ای.

اگر من بخواهم بفهمم که خدا چه چیزی را دوست دارد، باید ببینم که تو چه را دوست داری.

اگر تو را خوشحال کنم، خدا را خوشحال نموده‌ام، اگر به سوی تو بیایم، به سوی خدا رفته‌ام. تو جلوه صفات خدا هستی.

تو همواره اطاعت خدا را می‌کنی و چیزی را انجام می‌دهی که خدا اراده نموده است، تو از خود اراده‌ای نداری، هر چه خدا برای تو بخواهد تو همان را انجام می‌دهی، تو تسلیم فرمان خدای خود هستی.

خداوند صفات زیادی دارد، او مهربان است، دارای علم زیادی

۱. «السلام علی أئمة الهدی ومصابیح الدجی، وأعلام التقی وذوی النهی، وأولی الحجی وکھف الوری، وورثة الأنبیاء، والمثل الأعلى والدعوة الحسنی، وحجج الله علی أهل الدنیا والآخرة والأولی، ورحمة الله وبرکاته»: عون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المرآة لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعة ج ۱۲ ص ۲۹۱.

است، قدرت دارد و... همه این صفات زیبای خدا را می‌توانم در تو بیابم.

صفات و خوبی‌های خدا، حد و اندازه ندارد، اما من می‌توانم آن مقدار از صفات خدا را (که می‌شود در این دنیا جلوه کند)، در وجود تو بیابم!

تو جلوه صفات خدا هستی، تو از خود هیچ نداری، هر چه داری، خدا به تو داده است.

تو همچون آینه‌ای هستی که من می‌توانم صفات و زیبایی‌های خدا در آن بیابم. هیچ موجودی به اندازه تو این همه زیبایی را در خود جای نداده است!

تو نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستی، تو مایه هدایت اهل آسمان‌ها و زمین هستی، اگر هدایت تو نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.

تو قاری قرآن و مفسر آن هستی، من تفسیر آن را باید از تو بشنوم!

قرآن را اگر تو تفسیر کنی، مایه هدایت می‌شود، هیچ کس نمی‌تواند مانند تو پیام‌های قرآن را برای بشر بیان کند. خوشا روزی که من صدای دلربای تو را بشنوم که برایم قرآن بخوانی و آن را تفسیر کنی.^۱

۱. «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّائِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَّانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَتَاجِرَ حَقِّهِ».

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ»، الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١،

وج ٩١ ص ٢، وج ٩٩ ص ٨١

در جستجوی ذخیره بزرگ خدا

سلام ای ذخیره خدا در روی زمین!
این سخن خدا در قرآن است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»
اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است.*
آری! خدا پیامبران زیادی برای هدایت بشر فرستاد. آن‌ها برای
سعادت بشر زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این
راه شهید شدند. اکنون که پیامبران، همه از این دنیا رفته‌اند و مهمان
خدا شده‌اند، فقط تو تنها یادگار آن‌ها هستی،
آری! تو بازمانده خدا و ذخیره او در روی زمین هستی. من
دیده‌ام که بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه کرده و آن را در جایی
مطمئن قرار می‌دهند. آن وسایل، ذخیره‌های آن‌ها هستند.
تو هم ذخیره هستی. تو «بقیة الله» هستی!
و این نام چقدر زیباست!
بی‌جهت نبود که پدر تو را برای شیعیان به این نام معرفی نمود،

آن روزی که مردی از شهر قم به شهر «سامرا» آمده بود. او مهمان پدرت بود، نام او، احمد قمی بود، او به سامرا آمده بود تا بداند امام دوازدهم کیست. او مهمان امام عسکری علیه السلام شده بود و نمی دانست چگونه سؤال خود را پرسد.

بعد از لحظاتی، امام عسکری علیه السلام او را صدا زد و گفت: «از آغاز آفرینش دنیا تا به امروز، هیچ‌گاه دنیا از حجّت خدا خالی نبوده است و تا روز قیامت هم، دنیا بدون حجّت خدا نخواهد بود. نعمت‌های خدا که بر شما نازل می‌شود و هر بلایی که از شما دفع می‌شود به برکت وجود حجّت خداست».^۱

احمد قمی رو به امام عسکری علیه السلام کرد و گفت: «آقای من! امام بعد شما کیست؟».

امام عسکری علیه السلام لبخندی زد و از جا برخاست و از اتاق خارج شد و بعد از مدتی همراه با تو، وارد اتاق شد و چنین گفت: «این پسر مهدی علیه السلام است که سرانجام همه دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، او امام بعد از من است».^۲

۱. «یا أحمدین إسحاق، إن الله تبارك وتعالى لم يُخلِ الأرض منذ خلق آدم عليه السلام، ولا يخلِّها إلى أن تقوم الساعة من حجّة لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض...»: كمال الدين وتمام النعمة ص ۳۸۴، بحل الأتوارح ۵۲ ص ۲۴، أعلام الوری ج ۲ ص ۲۴۹، كشف الغمّة ج ۳ ص ۳۳۴.

۲. «يابن رسول الله، فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعاً فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلام كأن وجهه القمر ليلة البدر، من أبناء الثلاث سنين، فقال: يا أحمدین إسحاق، لولا كرامتك على الله عز وجلّ وعلى حججه، ما عرضت عليك ابني هذا، إنه سمي رسول الله عليه السلام وكنيته»: نفس المصادر السابقة.

اشک در چشم احمد قَمی حلقه زد، گریه او از سر شوق بود، او نمی دانست چگونه شکر خدا کند که توانسته تو را ببیند.

در این هنگام تو با احمد قَمی چنین سخن گفتی: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ: من ذخیره خدا هستم».^۱

آن روز تو بیش از سه سال نداشتی، خود را بَقِيَّةُ اللَّهِ معرفی کردی، فردا نیز خود را این گونه معرفی خواهی کرد.

فردای ظهور را می گویم. فردایی که همه جهان در انتظارش است.

وقتی که خدا به تو اجازه ظهور بدهد، به کنار کعبه می آیی. آن روز فرشتگان دسته دسته برای یاری تو می آیند.^۲

جبرئیل با کمال ادب به نزد تو آمده و چنین می گوید: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است».^۳

و تو به کنار در کعبه رفته و به خانه توحید تکیه خواهی زد و این آیه را خواهی خواند:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

اگر شما اهل ایمان هستید بَقِيَّةُ اللَّهِ برایتان بهتر است.*

۱. «فطلق الغلام ﷺ بلسان عربي فصيح، فقال: أنا بقية الله في أرضه، والمستقم من أعدائه. فلا تطلب أشراً بعد عين بما أحمد بن إسحاق»: نفس المصادر السابقة.

۲. «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: الغيبة للنعماني ص ۲۵۲.

۳. «فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول وأمرك جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.

آن روز صدای تو در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیة الله و
حجّت خدا هستم».^۱

□□□

سلام بر تو که پیمان بزرگ خدایی! همان پیمانی که خدا بر آن
تأکید زیادی کرده است.

من بر سر آن پیمان بزرگ هستم، پیمانی که خدا از من گرفته
است. آن روزی که خدا روح مرا را آفرید، از من پیمان گرفت. من
بر تو و بر پدران تو درود می فرستم تا اعلام کنم که بر سر آن پیمان
خود هستم.

روزی که خدا هم در قرآن از آن این گونه یاد می کند:

﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾*^۲

خدا آن روز با همه سخن گفت، او به همه چنین گفت: آیا من
خدای شما نیستم؟ همه در جواب گفتند: آری! شهادت می دهیم
که تو خدای ما هستی.

بعد از آن، خدا پیامبران خود را معرفی کرد و سپس نوبت به
معرفی کسانی رسید که جانشینان پیامبران بودند. خدا آنان را نیز
معرفی کرد، او به همه دستور داد تا از پیامبران و جانشینان آن‌ها
اطاعت کنند.

۱. «فاذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمئة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» : كمال الدين ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲.

*. اعراف: ۱۷۲.

آن روز خدا از تو سخن گفت. این سخن خدا بود: «من با مهدی،
دین خود را یاری خواهم نمود».^۱

آن روز بود که من با نور تو آشنا شدم، تورا شناختم و به مقام تو
اعتراف نمودم.

آن روز، من پیامبری محمد ﷺ و امامت دوازده امام را پذیرفتم،
عهد کردم که از آنان اطاعت کنم.^۲

آری! خدا از من پیمان گرفت، همان‌گونه که از تو پیمان گرفت و

۱. «عن زرارة، عن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن الله تبارك وتعالى حيث خلق الخلق خلق ماءً عذباً وماءً مالحاً أجاباً، فامتزج الماءان، فأخذ طيناً من أديم الأرض فعرکه فعرکه عرکاً شديداً، فقال لأصحاب اليمين وهم كالذر يدبون: إلى الجنة بسلام، وقال لأصحاب الشمال: إلى النار ولا أبالي، ثم قال: ألسنتُ بربكم؟ قالوا: بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين، ثم أخذ الميثاق على النبيين، فقال: ألسنتُ بربكم وأن هذا محمدٌ رسولي، وأن هذا عليٌّ أمير المؤمنين؟ قالوا: بلى، فثبتت لهم النبوة وأخذ الميثاق على أولي العزم أنني ربكم ومحمدٌ رسولي، وعليٌّ أمير المؤمنين، وأوصياؤه من بعده ولاة أمري وحرزاني علمي عليهم السلام، وأن المهدي أئمتنا به لديني، وأظهر به دولتي، وأنتقم به من أعدائي، وأعبد به طوعاً وكرهاً، قالوا: أقررنا يا رب وشهدنا...»: الكافي ج ۲ ص ۸، بصائر الدرجات ص ۹۰، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۵، المحاضر ص ۲۱۱، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۸۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۳۲۴، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۹۴، مكيال المكارم ج ۱ ص ۴۳۳.

۲. «عن الأصبغ بن نباتة عن علي عليه السلام قال: أتاه ابن الكواء فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن الله تبارك وتعالى هل كلم أحداً من ولد آدم قبل موسى؟ فقال علي: قد كلم الله جميع خلقه بزهم وفاجرهم، وردوا عليه الجواب، فثقل ذلك على ابن الكواء ولم يعرفه، فقال له: كيف كان ذلك يا أمير المؤمنين؟ فقال له: أو ما تقرأ كتاب الله إذ يقول لنبية: «وإذ أخذ ربك من بنينا آدم من ظهورهم ذرياتهم وأشهدهم على أنفسهم ألسنتُ بربكم قالوا بلى»، فقد أسمعتهم كلامه وردوا عليه الجواب، كما تسمع في قول الله يا ابن الكواء «قالوا بلى»، فقال لهم: إني أنا الله لا إله إلا أنا وأنا الرحمن، فأقروا له بالطاعة والريوية، وميز الرسل والأنبياء والأوصياء، وأمر الخلق بطاعتهم، فأقروا بذلك في الميثاق، فقالت الملائكة عند إقرارهم بذلك: شهدنا عليكم يا بني آدم أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين»: تفسير العياشي ج ۲ ص ۴۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۹۹.

تو پیمان خدا را قبول نمودی. تو عهد کردی که بر مشکلات غیبت صبر کنی، همه تنهایی‌ها و غربت‌ها را تحمل کنی. آری! تو عهد کرده‌ای که از همه پیامبران و امامان، صبر بیشتری داشته باشی! قلب تو، آماج غم‌ها و غصه‌ها باشد.

خدا به تو خبر داد که تو روزگاری دراز در پس پرده غیبت خواهی بود، در آن روزگار، شیعیان تو به سختی‌ها و بلاهای زیادی گرفتار می‌شوند، تو همه آن بلاها را با چشم می‌بینی و باید صبر کنی!

تو می‌بینی که دشمنان چه ستم‌ها می‌کنند و خون دوستان تو را به زمین می‌ریزند، قلب تو از آن همه بلاها سخت به درد می‌آید، اما تو عهدی با خدای خویش داری که صبر کنی. تو راضی به رضای خدا هستی. صبر تو، صبری زیباست، صبر می‌کنی تا آن زمانی که خدا خودش به تو اجازه ظهور بدهد.

آن وقت تو به میدان می‌آیی و همه ظلم و ستم‌ها را نابود می‌کنی، و چه شکوهی خواهد داشت آن روز که خدا به تو اجازه ظهور بدهد.

روزی که تو کنار کعبه خواهی بود، فرشتگان برای یاری تو خواهند آمد.^۱

آن روز مسجد الحرام پر از صف‌های طولانی فرشتگان می‌شود.

۱. الإمام الصادق علیه السلام: «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: النية للنعماني ص ۲۵۲.

جبرئیل با کمال ادب نزد تو می‌آید و سلام می‌کند و می‌گوید:
«آقای من! اکنون دعای شما مستجاب شده است»^۱.

و تو رو به آسمان می‌کنی و با خدای خود چنین سخن می‌گویی:
«بار خدایا! تو را حمد و ستایش می‌کنم که به وعده خود وفا کردی
و من را وارث زمین قرار دادی»^۲.

و تو یاران خود را صدا می‌زنی و می‌گویی: «ای یاران من! ای
کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم
بیایید».

با قدرت خدا، یاران تو، خود را به مسجد الحرام می‌رسانند. همه
آن‌ها کنار درِ کعبه، دور تو جمع می‌شوند و با تو بیعت می‌کنند...

□□□

تو موعودی هستی که خدا وعده آن را به اهل ایمان داده است.
خدا وعده داده که سرانجام در روی زمین، بندگان خوب او
حکومت کنند و عدالت را برپا کنند. تو همان وعده خدایی هستی!
وقتی خدا اراده کند که تو ظهور کنی، همه پیامبران کنار بیت
المعمور جمع خواهند شد، چه مراسم باشکوهی خواهد بود!
شنیده‌ام که بیت المعمور، کعبه فرشتگان است و در آسمان
چهارم است، همواره هزاران فرشته گرد آن طواف می‌کنند، «بیت

۱. الإمام الصادق علیه السلام: «فیقول له جبرئیل: یا سیدی، قولک مقبول وأمرک جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.
۲. الإمام الصادق علیه السلام: «... فیمسح یدہ علی وجہہ ویقول: الحمد لله الذی صدقنا وعده وأورثنا الأرض...»: بحار الأنوار

المَعْمُور» به معنای «خانه آباد» است.^۱

اجازه ظهور تو آنجا صادر می شود و همه دنیا آباد می شود، آری!
در روزگاری که تو از دیده ها پنهان باشی، دنیا خراب و ویران
است، اما وقتی که تو ظهور کنی، دنیا آباد می شود، برای همین،
آبادی دنیا از کنار خانه آباد (بیت المَعْمُور) آغاز می شود.

آن شب باشکوه، روح همه پیامبران در کنار بیت المَعْمُور جمع
می شوند، آدم و نوح و ابراهیم و عیسی و موسی علیهم السلام و... همه
می آیند. گروهی از مؤمنان هم در آنجا خواهند بود. همه نگاه ها به
آن سو خیره می ماند. فرشتگان چند منبر نورانی را به سوی
«بیت المَعْمُور» می آورند.^۲

چهار منبر نورانی!

پیامبر، علی، حسن و حسین علیهم السلام به سوی این منبرها می روند و
بالای آن ها می نشینند. شوری در میان این فرشتگان و انبیاء و
مؤمنان برپا می شود.

لحظاتی بعد، درهای آسمان گشوده می شود، پیامبر دست های
خود را برای دعا رو به آسمان می گیرد، همه فرشتگان و پیامبران

۱. الإمام الصادق علیه السلام: «... لأنها بحذاء بيت المعمور، وهو مرتع»: علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸، کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۵۵؛ الإمام السجاد علیه السلام: «... وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة»: علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۷.

۲. الإمام الصادق علیه السلام: «... نصب لمحمد وعلي والحسن والحسين علیهم السلام منابر من نور عند البيت المعمور...»: الغيبة للنعماني ص ۲۸۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

نیز با پیامبر هم‌نوا می‌شوند.^۱

پیامبر چنین می‌گوید: «خدایا! تو وعده دادی که بندگان خوبت را فرمانروای زمین گردانی. دیگر لحظه عمل به آن وعده فرا رسیده است».^۲

سپس پیامبر، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام در بالای آن منبرها به سجده می‌روند...

آری! پیامبر با خدا در مورد تو سخن می‌گوید، تو همان وعده‌ای هستی که خدا به بندگان خویش داده است.^۳

و خدا در آن شب، دعای پیامبر را مستجاب می‌کند و تو در حالی که پرچم عدالت در دست داری به سوی کعبه می‌شتابی و از کنار کعبه فریاد بر می‌آوری: من مهدی هستم!

□ □ □

تو همچون مهتاب در تاریکی‌ها می‌درخشی و راه را برای ما روشن می‌کنی، نور تو هدایتگر همه است و هر کس می‌خواهد به رستگاری رسد باید از نور تو بهره ببرد.
تو صاحب پرچمی هستی که خدا آن را برافراشته می‌سازد،

۱. الإمام الصادق علیه‌السلام: «... فیصعدون علیها، ویجمع لهم الملائكة والنبيين والمؤمنين، ویفتح أبواب السماء...»:

بحر الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

۲. الإمام الصادق علیه‌السلام: «... یا رب، میعادک الذی وعدت فی کتابک...: الغیة للنعمانی ص ۲۸۴.

۳. الإمام الصادق علیه‌السلام: «... ثم یخز محمد وعلی والحسن والحسین سجداً، ثم یقولون: یا رب، اغضب، فإنه هتک

حریمک...: بحر الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

پرچم تو پرچم فتح و پیروزی است، همان پرچمی که جبرئیل
برای پیامبر در جنگ بدر از آسمان آورد.^۱

آن پرچم تاکنون، فقط دو بار مورد استفاده قرار گرفته است،
اولین بار زمانی بود که جبرئیل آن پرچم را برای پیامبر آورد و او
هم در جنگ بدر آن را باز نمود و لشکر اسلام در آن جنگ به
پیروزی بزرگی دست یافت.

پیامبر بعد از جنگ بدر، آن پرچم را جمع کرد و دیگر در هیچ
جنگی آن را باز نکرد و تحویل حضرت علی علیه السلام داد. آن حضرت
نیز فقط در جنگ جمل، آن پرچم را باز نمود و دیگر از آن استفاده
نکرد.^۲

خدا آن پرچم را برای تو ذخیره کرده است و تو صاحب آن
پرچم هستی، و سرانجام روزی آن را به اهتزاز در می‌آوری.

□□□

خدا علم خویش را به قلب تو نازل کرد و این‌گونه بود که تو
خزانه‌دار دانش خدا شدی. تو را برگزید و علم غیب را به تو یاد

۱. الإمام الصادق علیه السلام: «وهي راية رسول الله، نزل بها جبرئيل يوم بدر»: الغيبة للنعمانی ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۱۹ ص

۳۲

۲. الإمام الصادق علیه السلام: «لما التقى أمير المؤمنين علیه السلام وأهل البصرة، نشر الراية راية رسول الله صلی الله علیه و آله، فزلزلت أقدامهم...

فلما كان يوم صفين سأله نشر الراية فأبى عليهم، فتحملوا عليه بالحسن والحسين وعمار بن ياسر، فقال للحسن:

يا بنی، إن للقوم مدة يبلغونها، وإن هذه الراية لا ينشرها بعدي إلا القائم: الغيبة للنعمانی ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۳۲

ص ۲۱

داد.

من شنیده‌ام که هر کس این علم غیب را بداند، می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد، شنیده‌ام که سلیمان علیه السلام باخبر شد در کشور «سبا» مردم خورشید را پرستش می‌کنند. سلیمان متوجه شد که در آن کشور ملکه‌ای به نام «بلقیس» حکومت می‌کند و او هم خورشید را می‌پرستد و او تختی باشکوه دارد که بر روی آن جلوس می‌کند. سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت تا زمینه هدایت آن ملکه را فراهم سازد برای همین نامه‌ای به او نوشت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

در یکی از روزها، سلیمان به اطرافیان خود رو کرد و گفت: چه کسی می‌تواند تخت ملکه سبا را برایم حاضر کند؟
بین سلیمان که در فلسطین حکومت می‌کرد و بین کشور «سبا» (که در یمن واقع شده بود)، صدها کیلومتر فاصله است، سلیمان می‌خواست یک نفر تخت آن ملکه را برای او حاضر کند.
آصف که یکی از بهترین یاران سلیمان بود به سلیمان گفت: من در کمتر از یک چشم بر هم زدن، آن تخت را برای تو حاضر می‌کنم.

سلیمان نگاه کرد، دید که تخت ملکه در کمتر از یک لحظه در جلوی او قرار گرفته است. همه از کاری که آصف کرد، تعجب کردند.

آصف فقط قسمتی از علم غیب را داشت و توانست کار به آن

بزرگی را انجام دهد، اما خدا به تو همه آن علم غیب را داده است.
 این لطفی است که خدا در حق تو نموده است.^۱
 هر کس بخواهد از علم بهره‌ای داشته باشد، باید درس بخواند و
 زحمت بکشد تا مقداری علم و دانش را کسب کند، اما علم و
 دانش تو با همه فرق می‌کند، خدا قلب تو را جایگاه علم خودش
 قرار داده است.

۱. «وَأَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَنْسَمَةَ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُونَ، الْمَعْصُومُونَ الْمَكْتُمُونَ، الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ، الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ، الْمُطِيعُونَ لَهُ، الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ، الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ، اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ، وَارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ، وَاخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ»؛ عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۹۰۹، تہذیب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع احادیث الشیعة ج ۱۲ ص ۲۹۸؛ «عن سدید قال: كنت أنا وأبو بصير ويحيى البزاز وداود بن كثير في مجلس أبي عبد الله، إذ خرج إلينا وهو مغضب، فلما أخذ مجلسه قال: يا عجباً لأقوام يزعمون أننا نعلم الغيب! ما يعلم الغيب إلا الله عز وجل، لقد هممت بضرب جاريتي فلاته، فبهرت مني فما علمت في أي بيوت الدار هي. قال سدید: فلما أن قام من مجلسه وصار في منزله، دخلت أنا وأبو بصير وميسر وقلنا له: جُعِلْنَا فِدَاكَ، سَمِعْنَاكَ وَأَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِيرًا وَلَا نَنْسِبُكَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ. قال: فقال: يا سدید، أَلَمْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ؟ قلت: بلى، قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز وجل: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؟ قال: قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ قَرَأْتَهُ، قال: فهل عرفت الرجل؟ وهل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطرة من الماء في البحر الأخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟! قال: قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا أَقْبَلُ هَذَا! فقال: يا سدید، مَا أَكْثَرَ هَذَا، أَنْ يَنْسِبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أَخْبَرَكَ بِهِ يَا سَدِيدَ، فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا قِرَاءَتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضًا: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ»؟ قال: قلت: قد قرأته جُعِلْتُ فِدَاكَ، قال: أفمن عنده علم الكتاب كله أفهم أم من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله. قال: فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب والله كله عندنا، علم الكتاب والله كله عندنا»؛ الكافي ج ۱ ص ۲۵۷، وراجع بصائر الدرجات ص ۲۳۳، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۱۹۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۵۲۳، غاية المرام ج ۴ ص ۵۷.